

# به نام خداوند بخ

امروز ۲۱:۱۹

بدون دسته‌بندی

به نام خداوند بخشنده مهربان

بچه های گلم، داستانی که امروز خدمتتون هستیم،

داستان زندگی مبارک امام؟ کی میدونه؟ بله درسته،

امام رضا علیه السلامه، امام مهربون ما که معروفه به

ضامن آهو...

حالا اونایی که دوست دارند قصه ضامن آهو رو بشنوند،

یه صلوات بلند بفرستند:

در روزگاری که مأمون بدجنس خلافت رو غصب کرده

بود، خیلی میترسید که علویون یعنی دوستداران امام

رضا علیه السلام برای برگرداندن خلافت به صاحب

اصلیش قیام کنند، به همین خاطر به امام رضا علیه السلام نامه می‌نویسه و از حضرت میخواد تا به طوس بره و جانشین مأمون باشه، اما امام مهربون که نقشه مأمون رو می‌دونست، قبول نمیکنه، به همین خاطر مأمون بدجنس، آدماش رو میفرسته سراغ امام رضا علیه السلام تا به زور و ضرب امام رو مجبور کنند تا به طوس بره، پس امام رضا علیه السلام قبل از رفتن به طوس به همه میگه که منو مأمون داره به اجبار به طوس میبره و این سفری بدون بازگشته، پس برای من گریه کنید که در غربت جان به جان آفرین تسلیم خواهم کرد، امام با این کار مأمون رو رسوا کرد، اما قضیه به همینجا ختم نشد، وقتی کاروان امام داشت از مدینه به سمت خراسان حرکت می‌کرد، دستداران امام فرصت رو غنیمت می‌شمردند و خودشون رو به کاروان امام

میرسوندند تا امام مهربانی ها رو زیارت کنند و حدیثی  
از امام بشنوند، در نزدیکی نیشابور وقتی که سیل  
جمعیت برای شنیدن حدیثی از امام خودشون رو به  
کاروان امام رسونده بودند؛ امام رضا علیه السلام حدیث  
معروف سلسله الذهب رو نقل می کنند، یعنی حدیث  
زنجیره زرین، این حدیث رو کی بلده؟ خب اگه این  
حدیث رو حفظ کنید، جایزه داره، خب بچه ها، بخونم  
حدیث رو؟

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي ، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي ،  
بِشُرُوطِهَا ، وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.

یعنی لا اله الا الله و شهادت به یگانگی خدای مهربون  
دژ و قلعه محکمیه که هر کسی وارد اون قلعه بشه از  
عذاب در امانه، البته این شرطی داره و اون شرط

مهمش اعتقاد به امامت ائمه و امام رضا علیه السلامه،

حالا چرا امام رضا؟ این خودش یه سره؟ بگم این رازو

بهتون؟ باشه، حالا که شما اینقدر امام مهربون رو

دوست دارید میگم براتون، آخه قبل از امام رضا حتی

بچه شیعه ها هم چند قسمت میشدند، یعنی راهو

اشتباه رفته بودند، بعضیا چهار امامی بودند، بعضیا

شش امامی و هفت امامی و... اما وقتی به امام رضا

علیه السلام میرسه دیگه همه همه قبول دارن و شیعه

اثنی عشری و دوازده امامی شدند، پس حالا یه راز مهم

رو میدونید که قبول امام رضا به قبول همه ائمه و

اکمال مذهب منجر میشه.

کاروان امام رضا علیه السلام به طوس میرسه و مأمون

برای خوب جلوه دادن خودش میگه که پسرعمو

میخوام خلافت رو به شما بدم، اما امام که از حيله

مأمون باخبر بود، جواب خیلی زیبا و زیرکانه ای به  
مأمون می‌دهد، امام می‌گن که اگه خلافت برای توست و  
خدا اونو به برای تو قرار داده، پس جایز نیست که  
لباسی رو که خدا بر تو پوشانده از خود خلع کنی و به  
دیگری بپوشانی و اگر مال تو نیست، در اینصورت  
درست نیست چیزی مال تو نیست رو به دیگری  
ببخشی!

مأمون که با این جواب سر درگم شده بود، ولایت  
عهدی رو با تهدید به قتل امام پیشنهاد می‌دهد و امام با  
شرط عدم دخالت در عزل و نصب و امور حکومت  
قبول می‌کنند.

در زمانی که امام رضا علیه السلام در طوس بودند  
اتفاقات مختلفی پیش می‌اد که یکی از اون داستان‌ها

که خیلی معروفه داستان ضمانت آهو توسط امام  
رضاست، وقتی شکارچی آهوئی رو شکار میکنه، متوجه  
حضور آقای میسه که انگار آهو داره با اون آقا صحبت  
میکنه، شکارچی از روی تعجب رو به اون آقا میکنه و  
میگه شما کی هستین؟ امام رضا علیه السلام میگن که  
آقای شکارچی اگر ممکنه آهو رو آزاد کنید، شکارچی  
قبول نمیکنه، امام دو مرتبه میگن که خب پس آهو رو  
به من بفروش، اما شکارچی بازم قبول نمیکنه، امام که  
از وضعیت آهو مطلع بودند، به شکارچی میگن که حالا  
که قبول نمی کنی، من رو به عنوان ضمانت پیش  
خودت نگهدار تا آهو بره به بچه‌هاش شیر بده و برگرده،  
شکارچی که از تعجب نمیدونست چیکار کنه، بی اختیار  
قبول میکنه و آهو رو آزاد میکنه، تو این مدت که آهو  
قصه ما میره پیش بچه‌هاش، مدام شکارچی با خودش

میگه که این چه کاری بود من کردم، اگه آهو برنگرده  
چی؟ اصلا این آقا از کجا میدونست که این آهو بچه داره  
و میره پیش بچه هاش و بر میگرده، همین طور که  
شکارچی با خودش کلنجار میرفت، چشمش به آهو  
افتاد که با بچه اش برگشت و به نشانه تشکر دور امام  
چرخید و نشست، شکارچی قصه که فهمیده بود آدم  
خاصی رو ضمانت نگه داشته، رو به امام میکنه بعد از  
عذرخواهی، خواهش میکنه تا حضرت خودش رو  
معرفی کنه، شکارچی وقتی امام رو میشناسه از کار  
خودش پشیمون میشه آهو رو آزاد میکنه، امام مهربون  
هم پول آهو رو به شکارچی میده تا خانواده شکارچی  
که چند وقت شکاری نداشتند، بتونند برای خودشون  
وسایل تهیه کنند، از اون به بعد این داستان، دهان به

دهان نقل شد و امام رضا علیه السلام به ضامن اهو

معروف شدند.

یکی دیگه از داستان ها داستان حيله مأمون برای  
کاهش محبوبیت امام رضا است، مأمون وقتی که دید  
مردم گرفتار خشکسالی هستند، از امام درخواست می  
کنند تا نماز باران اقامه کنند و از درگاه خداوند متعال  
تقاضای باران کنند، امام هم میفرمایند که به همه مردم  
اعلام کنید، سه روز روزه بگیرند و روز سوم همراه ایشان  
از شهر بیرون بیایند، جمعیت خیلی زیادی جمع میشن  
و همراه امام برای نماز باران از شهر خارج میشن، امام  
رضا علیه السلام هم بعد از اقامه نماز، دست به دعا بر  
می دارند و از خدای مهربون طلب بارون می کنند،  
میگن که مدتی نگذشت که بارون میاد و مردم از

خشکسالی و بی آبی رهایی پیدا می کنند و حسابی خوشحال میشن و علاقشون به امام بیشتر میشه،  
مأمون که شرایط رو اینطور دید، فوراً از عالمان برجسته ادیان دیگه مثل مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان و بقیه دعوت می کنند تا در یک رویارویی علمی با امام رضا علیه السلام رو مغلوب کنند و به این ترتیب از محبوبیت امام کاسته بشه، روز موعود فرا میرسه و امام رضا علیه السلام نه تنها جواب همه سؤالات عالمان ادیان دیگه رو میدن، بلکه بعدش شروع میکنند و از اون ها سؤال میپرسند که هیچکس نمیتونه جواب سؤالات امام رو بده و محبوبیت امام روز به روز بیشتر میشه تا جایی که مأمون احساس ترس میکنه، یک شبی امثل امشب، وقتی شب به نیمه میرسه، امام رو به کاخ خودش دعوت میکنه، امام ابتدا قبول نمی کنند

امام اختیاری در کار نبود، امام به اجبار به کاخ مأمون  
میرن و با سمی که مأمون بدجنس به امام میدن،  
مسموم میشن، بعد با رنگ پریده و عبای به سر کشیده  
به منزل بر می گردند در آغوش امام جواد علیه السلام  
به شهادت میرسند.

برای نقالی این پرده خوانی توصیه می شود بعد از  
مطالعه این نوشته، به شکل خلاصه تر برای بچه ها  
روایتگری شود.